

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره بیع مصحف بود.

لکن عرض کردیم همچنان که بعضی از روایاتش خوانده شد، بحث را رساندند به مسئله بیع مصحف و بعد کتابت مصحف و اجرت برای اینکه بعد مسئله تعلیم مصحف و حتی یک مسئله جداگانه دارد بیع مصحف به کفار و سفر به، البته آن یک جهت دیگری دارد، مسئله پولی ندارد. و به اصطلاح اموری از این قبیل که متعلق به مصحف می شود.

ما متعرض شدیم مسئله ارث مصحف را، تعلیمش را. عرض کردیم از چیزهایی که خواندیم در این جهت و در خود بیع مصحف بود، یک مقدار ظاهرش تعارض بود که حالا انشاء الله بعد باید در مقام جمع بکنیم.

و اما روایاتی داریم که در باب ازدواج با شخص به عنوان اینکه مثلا تعلیم قرآن را مهر قرار بدهد. اینکه با مهر مثلا مهر را به اصطلاح تعلیم المصحف قرار بدهد. چون در باب تعلیم مصحف هم در آنجا این بود که تعلیم قرآن باید مجانی باشد و با پول نباشد. بعضی ها هم دارد که خود امیر المومنین سلام الله علیه این کار را انجام دادند و مبلغی را برای او قرار دادند که یک پنجم دیه بود. یعنی دیه هزار دینار بود، دویست دینار که خب واقعا هم یک پول وحشتناکی است، ایشان قرار دادند.

روایاتی که در این جهت هست، یک روایت معروفی است که اهل سنت دارند که در بخاری و غیر بخاری آمده است. که سابقا به آن اشاره کردیم. و ما هم این بحث را داریم. یعنی آن همان قصه آن زنی که ذهبت نفسها للنبی و بعد هم پیغمبر (ص) نخواستند و یک نفری را آن هم آخرش گفت بما عندک من القرآن، آن مقداری که بما معک من القرآن.

من نمی دانم چرا بابش را پیدا نمی کنیم. بله، الان که می بینم تعجب است.

علی ای حال این ابواب المهور و الشروط، اصلا ۴۶ تا باب ندارد. ۴۴ باب است. اما خیلی عجیب است. حالا نمی دانم چطور

می شود.

به هر حال اجمالاً عرض می‌کنیم که یک قصه‌ای که مال سهل بن سعد ساعدی است که ایشان به اصطلاح نقل می‌کند که خانمی آمد پیش رسول الله (ص) هبت نفسها؛ من توضیح دادم که در فتوای بین خود مسلمین هست که هبه زن که خودش را ببخشد برای شوهر این درست نیست، الا در خصوص پیغمبر (ص) که آن حق هست، و ان امرأة و هبت نفسها بالنبی، الا در خصوص آن و این حالا تا این را پیدا بکنم این نکته را هم عرض بکنم.

س: صفحه ۳۰۰

ج: ۱۰۰:

س: ۳۰۰:

ج: آخر این چاپهایش هم عوض شده، یک چاپ

س: جلد چند است استاد؟

ج: الان جلد ۲۶ است از این چاپی که

س: باب اول است،

ج: آهان راست است خودم هم یاد آمد، گفت معما چون حل گردد آسان شود.

یادم آمد که باب اول است چون بابش را خیلی طولانی قرار داده، به این قرینه، حالا که فرمودند خودم هم یادم آمد. بابش را خیلی طولانی قرار دادند که من هم تعجب کردم چرا چنین باب طولانی قرار داده است. باب اولش بسیار باب طولانی قرار داده، این در ضمن آن روایات آورده، راست است، راست است، خودم حالا یادم افتاد. بعد از اینکه حل معما فرمودید خود من یادم آمد.

علی ای حال یک نکته‌ای را هم عرض کنم که عده‌ای از اهل سنت به این آیه و ان امرأة و هبت نفسها للنبی هم تمسک کردند، گفتند و هبت یعنی آن به اصطلاح مهر را نگیرد، پس معلوم می‌شود که مهر عوض به اصطلاح در باب نکاح است، واجب است، می‌تواند ببخشد. لذا این چون در کتابهای اخیر ما مثل جواهر آمده که مهر یا عوض است یا بمنزلة العوض، این در روایات نسبت این، این اصل مطلب در کتب اهل سنت است، در ذیل آیه مبارکه. آن وقت در مبسوط شیخ هم آمده، در مبسوط شیخ هم این مطلب آمده است. تمسک اهل سنت هم به همین آیه مبارکه و ان امرأة و هبت، گفتند از این، و الا من این نکته را هم اینجا بگویم ما توضیح دادیم که به اصطلاح مهر نه عوض

است نکاح است، و نه بمنزلة العوض است. این که آمدند گفتند یا عوض است یا این یک اصطلاحی است که متأسفانه علمای ما رفتند اخذا من کتاب المبسوط، مبسوط هم اخذا من العامه در ذیل آیه مبارکه.

عرض کردم طبق قواعدی که ما داریم مهر ماهیتش در عقد، ماهیت شرط است، عوض نیست. مثل اینکه مثلاً این کتاب را به تو می دهم این قدر به شرطی که برای من یک صفحه کتاب بنویسی. مهر یک ماهیت یعنی معاملاتی اش یعنی اگر بخواهیم در معاملات ماهیتش را مشخص بکنیم، ماهیت یک ماهیت شرط است. و قاعدش همین است دیگر مثلاً می گوید من ازدواج می کنم به شرطی که این قدر به من بدهی. و این چون یک مطلبی است آثاری دارد من گاهی تکرارش می کنم برای همین آثارش. و هر شرطی که در آن مسائل باشد در باب ازدواج این مهر نیست، اشتباه نشود. این را ما توضیح دادیم برای اینکه مثلاً اگر گفت که من ازدواج می کنم به شرط اینکه من به تو پول بدهم، زن به مرد پول بدهد، این پول مهر نیست، یا مثلاً به شرطی که تو یک پولی به پدرم بدهی، آن هم مهر نیست، به شرطی که من یک پولی به پدر تو بدهم، آن هم مهر نیست. مهر نیست یعنی اگر قبل از دخول طلاق داد نصفه نمی شود باید همه را بدهد.

چون طبق قاعده این طور است، قاعده اولیه اگر چیزی به عنوان شرط انشاء شد، باید به آن عمل بشود. به طبق قاعده اولیه این است. و لذا اگر ما بودیم در باب مهر، تا گفت مثلاً زوجتک نفسی به این قدر، این دیگر انشاء کرد طرف هم قبول کرد، این به ذمه اش آمد. اما اینکه اگر طلاق داد قبل از دخول باید نصف، این ربطی به قاعده ندارد، این خلاف قاعده است. این تعبد شرعی است. یعنی طبق قاعده چون گفت من ایجاد علقه زوجیت می کنم به این مقدار. همین که ایجاد علقه زوجیت کرد و شد، با انشاء می شود دیگر تحقق پیدا می کند، این باید آن مقدار مال را بدهد. خوب دقت بکنید، لذا طبق قاعده به مجرد عقد مهر در ذمه او می آید.

این که شارع گفت اگر طلاق دادی قبل از دخول نصف مهر، این تعبد است. اگر تعبد نبود کل مبلغ. وقت این تعبد در خصوص مهر آمده، خوب نکته فنی را دقت کنید، چون گفتم بنا نبود این را بگویم اما چون آثار دارد در باب ازدواج من عرض می کنم. حالا اگر گفت که من زوجتک نفسی و من به شما پول می دهم، شرط را این قرار داد که او پول بدهد، این چون مهر نیست، در عرف مهر به آن گفته نمی شود، باید بدهد حتی اگر قبل از دخول طلاقش داد. این نصف نمی شود. خوب دقت بکنید. یا گفت زوجتک نفسی به شرط اینکه به پدر من این قدر پول بدهی، یک میلیون بدهی، این باید یک میلیون را بدهد ولو قبل از دخول طلاق داد. این یک میلیون نصف نمی شود. خوب دقت بکنید.

آن که مهر است یک مبلغ مالی است که به عنوان شرط در ضمن عقد قرار داده می شود و باید زوج به زوجه بدهد. گفت زوجتک نفسی که پدرتو به من یک میلیون بدهد. این هم مهر نیست. یعنی اگر قبل از دخول طلاق داد باید پول را بدهد، کل پول را باید بدهد. خوب دقت بکنید. اینها آثار مهر ندارد. اثر مهر فقط و فقط مال آن پولی است که زن شرط می کند در ضمن عقد نکاح که شوهر به زن بدهد. خوب دقت بکنید، این خصوص این مهر است. غیر از این از موارد مالی که هست مهر نیست.

اما این که ما گفتیم این به عنوان شرط است، اولاً طبق قاعده هم هست، عوض نیست. عرض می کنم در جواهر و غیره الا ما شاء الله نوشتند عوض و بمنزله، نه عوض است نه به منزله عوض. این عوض او بمنزله العوض اصل اشتباهش از اهل سنت است از آیه مبارکه گرفتند و در مبسوط شیخ هم متأسفانه آمده، این منشأ اشتباه بعدی ها شده است.

و اما اینکه این شرط است غیر از این که حالا واقعا تفسیر ما از قواعد در باب عقود و معاملات این است، عده ای از روایات را در باب متعه اگر آقایان می خواهند مراجعه کنند. می گوید لا یصح المتعه الا بشرط المعلوم الی اجل المعلوم، تعبیر این است. آن وقت مراد از شرط در آنجا مهر است، تصریح شده در روایت. الا بشرط هم باید زمانش معلوم باشد و هم مهرش معلوم باشد. از مهر تعبیر به شرط شده، در روایات نکاح دائم نداریم، اشتباه نشود. در روایات نکاح دائم از مهر تعبیر به شرط نشده، در روایات نکاح منقطع در روایات نکاح متعه از مهر تعبیر به شرط شده و این نکته درست هم هست. از نظر قانونی و ماهیت حقوقی اش، مهر جزو شروط در ضمن عقد است. عوض نیست حکم عوض ندارد.

حالا به هر حال اینجا هم آیه چیز را آورده آیه سوره

س: مهر خارج از ماهیت است استاد. در حالی که در متعه همین مهر داخل در رکن است.

ج: تعبدا. رکن نیست، تعبدا

س: چرا دیگر...

ج: بعد، حالا خودتان هم فرمودید خارج است، همان خارج شد شرط می شود دیگر. اگر عوض باشد داخل است.

س: نه می خواهم بگویم نبودهش باعث بطلان است.

ج: تعبدا عرض کردم تعبدا شرط اگر نباشد که بطلان عقد نمی کند

س: شرط نیست در واقع

ج: خودش دارد می فرماید شرط است. عجب روزگاری است

س: چه شرطی باشد که در عین حال مبطل هم باشد.

ج: خودش به تعبد گفت این شرط را من قرار دادم. تعبدش روی این است. خود دلیل تعبیر می کند از وضع به شرط، این که حرف من نیست که خود نص است.

س: نه آخر شما می فرمایید امر قانونی است

ج: نه، گفتم تفسیر قانونی ما. چون هر چیزی که یک حد قانونی دارد. حد قانونی مهر چیست؟ آیا عوض است، در عبارات فقهای ما غالبا عوض آمده، بعضی گفتند، غالبا که به منزلة العوض است، عوض را قبول نکردند. ما آمديم بگوئيم اين درست نیست، این عبارت ولو در کتب فقه آمده، اساس ندارد، اساسش بر می گردد به کلمات شیخ طوسی در مبسوط که آن هم

س: معانی مختلف در روایات با تعبیر مختلف که شده مثلا از خیار هم تعبیر به شرط شده، در صورتی که نمی دانیم

ج: گاهی هم حکم تعبیر به شرط شده، شرط الله قبل شرطکم. حکمی که شارع قرار داده تعبیر به شرط شده است. گاهی هم خود عقد تعبیر به شرط شده است. این را حالا انشاء الله در بحث عقود انشاء الله متعرض می شویم.

س: عوض بضع بودن را شما قبول ندارید؟

ج: نخیر نه، تمام این دعوای ما من ده دقیقه یا ربع ساعت است دارم صحبت می کنم تازه برگشتیم به اول. تمام این برای این بود که عوض بضع بودن را قبول ندارم.

س: ماهیت نکاح چه می شود؟

ج: ماهیت نکاح ایجاد علقه زوجیت در وعاء اعتبار.

س: خب این تمتع خاص جزو علقه زوجیت نمی شود؟

ج: این را شارع آمده برایش آثار خاص قرار داده، یکی اینکه باید مهر در آن باشد. در مهر در ماهیت نکاح نیست. دیگر نمی خواستم وارد بشوم، من خیال میکردم به همین مختصر که می گویم، این نکات داشت، یعنی این که ما گفتیم خیلی آثار دارد چند دفعه اولش عرض کردم. ماهیت نکاح این نیست که بضع را در مقابل مهر قرار بدهیم. این نیست نه، ماهیت نکاح ایجاد علقه زوجیت در وعاء اعتبار. به قول آن آقا گفت که ما انحاء زوجیت داریم، کل ممکن زوج تاکید و الی آخره... آنها زوجیت های تکوینی داریم، یک زوجیت اعتباری داریم، لذا در ماهیت نکاح پول نخوایده، می گوید من از الان خودم را همسر شما قرار دادم، او می گوید قبلت، هیچ پول توش نیست.

س: در بحث خمس می گویند مهریه خمس ندارد، چرا؟ چون در مقابلش یک منقصتی در این حاج خانم ایجاد شده

ج: نه ابداً بابا این جهت چیست. آنجا چون بحث این است که پول بلاعوض است لذا می گویند خمس ندارد

س: نه پول بلاعوض نیست که. عرف نمی گوید فایده بردی از این امر، چرا؟ چون در مقابلش می گوید آن

ج: شما یک عرفی را مراجعه می کنید که ظاهراً ذهن مبارک خودتان است. مشکل کار این است.

س: این یک واقعیتی است

ج: نه آقا واقعیت هم نیست. عرض کنم که آنجا یک بحثی است در حقیقت غنیمت که چند تفسیر دارد. یک تفسیر غنیمت این است که انسان صرف نیرو بکند، آنچه که زاید بر آن است، غنیمت باشد. یعنی سودی که مقابل ندارد، به ازاء ندارد. سودی که به ازاء دارد غنیمت نیست، سود هست، اما غنیمت نیست. یک بحثی است تفسیری است در باب غنیمت در باب خمس، دو تفسیر دیگر هم هست که حالا جایش اینجا نیست. روی این تفسیر مهر و ارث و هدیه و همین وجوهاتی که در حوزه می گیرید، اینها هیچ کدامشان غنیمت نیستند و خمس ندارند. ما هم عقیده مان همین است اینها هیچ کدامشان خمس ندارند.

آقای خویی یک مقداری در زمان معاصر ما قائل به خمس شدند که این مشهور هم شد، بین معاصرین. و الا در قدماء حتی این آقایانی که بودند زمان ما مثل آقای حکیم و دیگران، اینها هم قائلند که در هدیه خمس نیست. درستش هم همین است. وارد آن بحث نشویم باز یک بحث دیگری پیش می آید.

پس بنابراین حقیقت و لذا من همیشه عرض کردم در باب عقود، حقیقت عقد را در نظر بگیرید، مثلاً در باب بیع، انتقال عین است، لکن لا مجاناً بعوض، آنجا عوض رکن است. چون اگر مجاناً شدمی گوید هدیه، انتقال منافع شد می شود اجاره، انتقال انتفاع شد می شود

عاریه، هر کدام یکی است، یک ماهیتی ندارند، لذا ما تعبیر می کنیم می گوئیم حقیقت قانونی شان، آن ماهیت قانونی شان چیست. بله در باب متعه هست. آن روایت دارد خب تعبد شرعی است. متعه اصلاً آثار خاص خودش را دارد. یعنی خب می دانید در متعه یک اشکالی دارد که مأمون به اصطلاح یحیی بن اکثم به او اشکال می کند مأمون می گوید من را راحت کردی، می گوید چون یحیی خبیث او چون معروف به اعمال زشتی هم بود، به هر حال به ایشان می گوید که در قرآن دارد که از واجکم او ما ملکت ایمانهم، آن وقت متعه که ملک یمین نیست، یعنی کنیز، برده، ملک یمین کنایه از کنیز است. پس باید زوجه باشد، از آن طرف توش نفقه ندارد، از آن طرف زمانش معین است، از آن طرف ارث ندارد، از آن طرف، همین طور حساب بکنید، قسمت ندارد، تقسیم شبها به حساب، قسمت ندارد، پس این معلوم می شود زوجه هم نیست، از نفی آثار، پس این می شود و من ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون، متعه می شود جزء تعدی بر احکام الهی. دارد که مأمون گفت که ارحنتی خیلی اشکال قوی به متعه کردی.

خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی می فرمود که یک سفری این اواخر ایشان حج رفته بودند. بله گفت آن راننده ای که از این مصر آمده بود، مثل اینکه استاد دانشگاه هم بود، حالا آمده بود ایام حج، می گفت همین اشکال را کرد، اشکال یحیی بن اکثم، گفتم بابا جان متعه زوجیت، این زوجه است یا ملک یمین؟ گفتم زوجه است. گفت خب آثار، گفتیم آثار تخصیص خورده، این که یک اثر برداشته بشود، پس زوجیت برداشته بشود، این غلط است. گفت خیلی خوشش آمد آن طرف. به او هم گفتم که این قصه یحیی بن اکثم، چون یحیی بن اکثم به یک عمل قبیحی متهم بود، بیش از اتهام، یعنی اوضاع بدی دارد خیلی ایشان. غرض به هر حال به همان متعه اشکال می کرد و به مأمون که مأمون گفت من را راحت کردی، این شبهه قوی است بر نفی متعه، که متعه داخل می شود در و من ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون، ایشان فرمود تسلیم شد طرف حرف ما را قبول کرد.

به هر حال این شما ذهنیت شما این است. این در اینجا دلیل آمد. اگر دلیل نبود متعه هم مثل غیرش بود. زوجیت توش پول نخواییده، این را اشتباه نشود، زوجیت علقه است. علقه زوجیت را در مقام اعتبار ایجاد می کند. این توش پول نخواییده.

س: پس این مهر المثلی که هست اگر مهر تعیین نشود،

ج: بله، این یک تعبد خاص آمده، تعبد خاص آمده که مثلاً اگر به اصطلاح اذا جاء، اذا ادخل فقد وجه المهر و العدة و الغسل، این تعبد خاص آمده، این تعبد خاص، آن مهر المثل برای تعبد خاص

س: یا خود شارع مقدس فرموده اگر زن یکی از آن عیوب هفت گانه را داشت و دخول به او شده، در مقابلش یک شیئی قرار بدهید،

ج: می گویم تعبد خاص است. طبق قاعده، طبق قاعده دقت کنید، طبق قاعده تا گفت زوجتک نفسی، ایجاد علقه زوجیت کرد، طبق قاعده. این که شما حق دارید فسخ بکنید، اصلا علقه، این خلاف قاعده است. طبق قاعده علقه زوجیت، و لذا هم بنایشان به این است که فقط فسخ باید در مواردی که قطعا ثابت است و الا طبق قاعده این است.

آن وقت طبق قاعده گفت این را در مقابل یک میلیون تومان پول، تا انشاء کرد، این مبلغ می آید. حالا فرض کنید انشاء کرد و اصلا عقد کردند، ده سال هم گذشت، زندگی مشترک، طبق قاعده باید پول را بدهد، طبق قاعده این است. در قاعده ای که در باب معاملات داریم، هر معامله ای عقد خاص خودش را دارد، آثار اعتباری خودش را دارد. آن وقت روایت دلیل آمد آیه مبارکه که اگر قبل از دخول نصف مهر، این خلاف قاعده است، طبق قاعده این است.

و لذا عرض کردیم چون این خلاف قاعده در خصوص مهر شده و مهر هم پولی است که در ضمن عقد، حالا اگر خارج از عقد، مثلا اگر را کرد گفت زوجتک نفسی، بعد از عقد هم مرد گفت من دلم می خواهم یک هدیه صد میلیونی به شما بدهم، حالا که این عقد را انجام دادی، حالا اگر قبل از دخول طلاق داد، نصف می شود؟ نه آن آثار هدیه را دارد، بعضی موارد واجب است بعضی از موارد هم واجب نیست. آن ربطی به این ندارد.

طبق قاعده خوب دقت بکنید مهر پولی است مالی است یا شیء یا عملی است که به عنوان شرط فی ضمن العقد در عقد نکاح قرار داده می شود از طرف زوج به زوجه.

س: استاد اطلاعات المومنون عند شروطهم اینها را می گیرد لولا الاتمام آن که ضمن عقد است آن واجب العمل است، و الا شرط ابتدایی، شرط انتهایی، شرط مخالف همه را می گیرد علی القاعده.

ج: این شرط نیست شرط ابتدایی شرط نیست.

س: چرا دیگر المومنون عند شروطهم همه را می گیرد.

ج: خب شما می فرمایید دیگر، می گویم شرط نیست شما دارید

س: اگر اجماع نبود ما به خاطر همین...

ج: اجماع و غیر اجماع ندارد، اصلا شرط ابتدایی شرط نیست.

شرط التزام فی ضمن التزام.

س: این دلیلش چیست؟ دلیلش المومنون است دیگر، المومنون نیست مگر؟

ج: دلیلش عرف است. دلیلش آن نیست، دلیلش حکم است، آنجا المومنون که متعرض حکم است نه معنای لغوی شرط. المومنون می خواهد بگوید شما باید پیش شرط باشد اجبار عمل به. با شرط همراه باشید. اما اینکه شرط حقیقتش چیست؟ شرط ربط است، مرحوم صاحب ابن عروه هم مثل شماس است، قبول دارم، اما حرف ایشان هم قبول قبول نیست. شرط ابتدایی شرط نیست، عقد شرط نیست، عرف، عرف عربی این را شرط نمی داند. شما کتاب را فروختید بگویید شرط علیه کتاب را به این قدر، شرط به آن نمی گویند.

علی ای حال این در این باب اول است. حالا خوب شد فرمودید باب اول، من هم اصلا یادم می آید وقتی خواندم در خانه همین تعجب را کردم که ای کاش یک باب خاصی برای این قرار می داد، بعد دیدم که در باب اول خیلی طولانی حدیث را آورد، در ضمن آنجا آورده. راست است.

در این جهت یک رساله ای است که مرحوم شیخ مفید در مهر دارد که در مجموعه آثار ایشان هم چاپ شده اما فکر می کنم چاپی که شده در مجموعه آثار جمع و جور کردند از همین مستدرک و اینها. فکر نمی کنم حالا من در ذهنم نیست این مجموعه آثار مصنفات شیخ المفید، به نظرم رساله مهرش در اختیارش نبوده، جمع کردند از متفرقات. مرحوم شیخ نوری قدس الله سره در کتاب مستدرک آورده است. قال البته این عبارت که خیلی به هم ریخته است. اینجا این جوری است که الشیخ المفید فی رساله المهر، حدثا سهل بن سعد حتما قبلش یک چیز دیگر بوده، والا شیخ مفید چه ربطی به صحابه دارد. سهل بن سعد ساعدی از بزرگان صحابه است، ربطی به شیخ مفید ندارد. ان النبی انه قال رجل تزوجها نمی دانم حالا شاید نسخه اصلی اگر این کتاب مصنفات شیخ مفید باشد، این که خیلی، تزوجها ولو بخاتم من حدید، یک انگشتر آهنی.

آن وقت البته این

س: امر دارد استاد؟

ج: بله آقا؟

س: ۲۲:۲۸

ج: شاید این طور باشد. ۲۲:۳۰ بعدش هم مگر این که ایشان چیز باشد یعنی این را از مصادر اهل سنت نقل کرده باشد.

س: مستدرک بدون امر آورده،

ج: مستدرک دارد حدثنا سهل بن سعد این که اینجا نقل کرده، آنجا رساله سهل را از خود مستدرک نقل کرده یا

س: نه

ج: مستقلاً؟ نسخه از آن معرفی کرده؟ مستقلاً یعنی نسخه از آن معرفی کرده باشد.

س: معرفی نکرده، ۲۲:۵۹

ج: نه قبل از رساله ببینید نوشته از چه نسخه ای گرفته؟ به ذهن من

س: با همین، با بسم الله شیخ مفید شروع کرده

ج: با بسم الله

س: ۲۳:۰۸

ج: نه این می خواهم ببینم که، ملتفت شدید من می خواهم چه بگویم اصلاً یا نه؟ می خواهم سوال من این است که آیا ایشان به اصطلاح

رساله را نسخه خطی ازش پیدا کردند چاپ می کنند، یا آن منقولاتی را که شیخ، به ذهن من منقولات شیخ طوسی در مستدرک است، مرحوم

حاج شیخ، به ذهن من این طور است.

س: کنگره هزاره مفید چاپ کرده

ج: همان مصنفات دیگر، بله می دانم. در خانه هم من دارم، نگاه نشد بکنم. این که خیلی به هم ریخته است.

س: از صفحه ۱۷ نوشته، قبلش را ننوشته

ج: حالا البته این ولو بخاتم الحدید ربطی هم به قرآن نداشت. حالا خواندیم اما ربطی نداشت. عرض کنم که حدیث شماره ۱۳ از این

باب اول ما مربوط به قرآن بود. این چون سهل بن سعد اسمش بود از این جهت، والا این قسمت روایت ربطی به ما ندارد.

در شماره ۱۳ نوادر احمد بن محمد اشعری، این دیگر چند بار ما توضیح دادیم که دیگر خسته هم شدیم. یک کتابی بوده در قرن یازده در اختیار اصحاب ما قرار گرفته است. مرحوم صاحب وسائل ظاهراً پشت نسخه نوشته بوده هذا کتاب نوادر احمد، به اسم نوادر ایشان اسم برده، مرحوم آقای صاحب بحار نوشته که یا مال احمد است یا حسین بن سعید، ایشان هم مردد است. معاصر یکدیگر هم هستند. از آن طرف هم در ذیل فقه الرضا آمده بوده، آن کتابی که از مکه آوردند، در ذیل به اصطلاح فقه الرضا ذیلش همین روایات است به اسم نوادر احمد. اخیراً هم خب چاپ شده همین نسخه صاحب وسائل چاپ شده، نسخه‌ای که مرحوم صاحب سوانل، و توضیحاتی راجع به این نسخه و تاریخ این نسخه و اینها عرض کردیم، نسخه به نحو وجاده است و وجاده‌اش هم خیلی متأخر است. حالا عین عبارت خط صاحب وسائل پشت نسخه هست، به نظرم نوشته این نسخه را من در سال نسخه‌ای دیدم که تاریخش ۱۰۷۰ هست یا ۱۰۸۰ حالا من تردید دارم، هفت سال بعد هم ایشان استتساق کرده، خیلی نسخه متأخر است. ۱۰۷۰ یا ۸۰، ۱۰۷۷، ۷۸ هم ایشان استتساق فرمودند.

نوشته این تردید از من است در مقام نقل آنجا دقیق نوشته که ارزش آن نسخه بسیار پایین می‌آید.

به هر حال چون ما در بحث حدیث رفع یک مقدار مفصل تر راجع به این نوادر صحبت کردیم. چون الان به ذهن بعضی آمده چون این روایت از آن به اصطلاح اسماعیل جعفری نقل کرده، در همین کتاب نوادر حدیث رفع را بعضی از معاصرین به این ذهن افتادند که این حدیث مثلاً اصح طریقی این است، طریقی است که در کتاب نوادر است. به این مناسبت ما آنجا متعرض شدیم.

به هر حال علی تقدیر این که این کتاب مال احمد باشد که شواهد روشن نیست، ایشان احتمالاً از صفوان نقل، الان دقیق نمی‌دانم از ابن ابی عمیر می‌دانم، اما از صفوانش خیلی وضع روشنی، از آن بزنطی می‌دانم.

وقد كان الرجل عند رسول الله (ص) يتزوج امرأة على السورة من القرآن؛ البته عرض کردم این روایت الان به لحاظ سندی مشکل دارد، به حال مصدري مشکل دارد.

و على الدرهم وعلى القبض من الحنطة، یک مشت به اصطلاح گندم.

حدیث شماره ۱۴، این علی السورة من القرآن، محل کلام علی السورة من القرآن. حدیث شماره ۱۴ که مرحوم کلینی نقل کرده، شیخ هم از کلینی گرفته، محمد بن یحیی، استاد ایشان که بسیار بزرگوار است، عن احمد بن محمد که مراد اشعری است که ایضاً بزرگوار است، عن علی بن حکم که ایشان هم مرد فوق العاده‌ای است عن علاء بن رزین، جزو اجلای اصحاب است و عرض کردیم کتابش نسخ متعدد داشت، یکی هم نسخه همین علی بن حکم است. مشکل خاصی در حدیث که نیست، نه این که فقط مشکل نیست، نه این که حدیث هم

صحيح است، صحيح به اصطلاح اعلايی است. عرض کردیم بعضی صحيح اعلايی را حدیثی می دانند که روایتش اضافه بر اینکه ثقاتند، دیدم بعضی نوشتند کسانی که وثق مرتین، حالا من نمی دانم، اصطلاح است فکر نمی کنم حالا خیلی ارزش علمی داشته باشد، خودتان را معطل کنید. در ذهن من این طور است غیر از این که حالا توثیق شدند، یا توثیق مرتین شدند، دو نفر آنها را توثیق کرده، صحيح اعلايی در ذهن ما این است که آن است که روایتش جزو اجلاء طائفه هم باشند. مثلاً همه مراجع باشند، همه علمای طراز اول باشند. این حدیث تقریباً این جوری است. همه شان بزرگان اصحاب هستند. بحث این نیست که دو نفر آنها را توثیق کردند. من گفتم وثق مرتین نه، وثق من شخصین، دو توثیق داشته باشد، اشتباه کردم.

عن العلاء بن رزین اینها هم بزرگان اصحاب هستند. عن محمد بن مسلم، که ایشان هم خب شأنش و جلالتش، این خیلی حدیث صحیحی است در بین احادیث ما فوق العاده صحیح است. به لحاظ مصدر هم در کتاب کافی و تهذیب، خیلی خوب است. البته صدوق نیاورده شاید هم حالا مثلاً جهتی بوده و الا انصافاً این حدیث، بسیار حدیث خوبی است.

و مرحوم شیخ مفید هم باسناده عن علاء بن رزین عن محمد بن مسلم، بله، ایشان آوردند یک ذیلی هم دارد که آن ندارد. جاءت امرأة الى النبي، البته چون نمی خواهم خیلی وارد بشوم، این قصه عرض کردم در کتب اهل سنت هم به سند صحیح وجود دارد، لکن در وقت نقل قصه یک خصوصیتی دارد که خیلی آدم تعجب می کند، مثلاً در این متن ما که سندش صحیح است از امام باقر سلام الله علیه، آن چیزهای عجیبی که در متن عامه نیست، نیست. اگر متن عامه را بخواهید حدیث شماره ۱۶ همین باب. بله، انی قد وهبت نفسي لك يا رسول الله ان یکن لك لغو، این تقریباً از عوالی نقل کرده، این تقریباً شبیه متن بخاری است. دو تا متن را با هم مقایسه بکنید چون من نمی خوانم متن عوالی را خود آقایان مقارنه بکنند، آن متن یک کمی چیزهای غیر متعارفی دارد.

فقلت زوجنی، اینجا دارد که قالت زوجنی، در متن سنی ها دیگر بقیه اش را نمی گویم، دارد که آمد گفت خودتان را من را بگیرید، وهبت نفسها للنبي، اینجا توش ندارد. انصافاً این بهتر است، این خیلی صحیح تر می آید. فقلت زوجنی، یک شوهری برای من پیدا بکنید، مثل این سایت هایی می گویند همسریابی، آمد پیش رسول الله (ص). فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من لهذه، این توی متن صحیح ما این جور است، این درست است. آن متنی که در کتب اهل سنت است خیلی سبک و بی مزه است. فقام رجل فقال عن رسول الله (ص) زوجنیها، فقال ما تعطيها، فقال ما لي شيء، قال لا، حضرت فرمودند به هیچ نمی شود. قال فأعاد فأعاد رسول الله (ص) الكلام، فلم یقم

احد غیر الرجل، علی ای حال مثلاً همین آن که آن مرد به رسول الله (ص) چه گفت، در متن اهل سنت یک تعبیر خیلی بی مزه‌ای است به هر حال. فقال رسول الله (ص) فی المرة الثالثة ا تحسن من القرآن شیئاً قال نعم، فقال زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فعملها ایاه.

این متن حدیثش پیش ما صحیح است، بلکه صحیح اعلائی است. بزرگان اصحاب از محمد بن مسلم نقل کردند. مقارنه می‌کنیم با متن اهل سنت آن حرف‌های نامربوط توش دارد. این متن خیلی متن سالمی است، هیچ مشکل خاصی هم ندارد. خیلی هم قشنگ. البته فقط بحث می‌ماند سر مسئله استظهار. اگر امروز رسیدیم استظهار و الا فردا انشاء الله.

مرحوم شیخ مفید فی رسالة المتعه باسناده، می‌گویم این که نوشته باسناده می‌ترسم این تصورات مرحوم شیخ نوری باشد، چه گفته در آنجا، اگر نسخه، اگر آن که چاپ کرده همین طور است، باسناده عن علاء، از همان نسخه مستدرک گرفته، اصل کتاب را پیدا نکرده.

س: فی رواية علاء بن رزین

ج: فی رواية علاء، خب نه با آن فرق می‌کند. فی رواية علاء بن رزین، محتمل است، احتمالش هم ضعیف نیست، کتاب علاء در اختیار شیخ مفید بوده، این احتمال هست که شیخ مفید مستقیماً از کتاب علاء بن رزین نقل کرده باشد.

عرض کردیم کرارا و مرارا و تکراراً که کتاب علاء بن رزین جزو اصول معتبره اصحاب بوده است. همه‌اش تقریباً، اصلاً ایشان در شرح حالش نوشتند تفقه علی محمد بن مسلم، یعنی اصلاً فقیه است فقط مجرد راوی نیست. از محمد بن مسلم نقل کرده، و عرض کردیم این کتاب این قدر مشهور بوده، الان هم قطعه‌ای از آن به ما رسیده، حتی زمان ما هم رسیده، همین کتابی که چاپ کردند، اصول سته‌عشر که شانزده تا اصل است، این هم نسخه حاجی نوری است. و این در این اصول سته‌عشره، یکی اش علاء بن رزین است. البته در این نسخه موجود اختصاری است خیلی از روایاتی که ما الان نقل می‌کنیم در این نسخه موجود نیست. علی ای حال می‌خواهم برای شهرت کتاب، می‌خواهم بگویم این قدر کتاب شهرت داشته که حتی الان زمان ما هم رسیده است. حالاً شیخ مفید در قرن پنجم است، اوایل قرن پنجم است، ما الان در نیمه اول قرن پانزدهم هستیم. ده قرن با ایشان فاصله داریم. غرض این دلالت بر شهرت کتاب، و انتشار کتاب که حتی تا قرن پانزدهم هم رسیده است.

پس اینکه در کتاب مفید آمده فی رواية العلاء احتمالاً از خود کتاب علاء باشد احتمالش وارد است. حتی اینکه مرحوم کلینی هم از کتاب علاء نقل کرده یا صدوق، شیخ طوسی که از کلینی گرفته، احتمال آنجا هم وارد است، یعنی انصافاً در خود کتاب علاء بعید نیست، البته خب چون در آنجا خود احمد صاحب کتاب است، خود علی بن حکم صاحب کتاب است، احتمال دارد از کتاب‌های آنها باشد،

لکن احتمال اینکه این نسخه علاء بوده که مرحوم احمد به ایران آورده، به قم آورده، این احتمال کاملاً وارد است؛ چون کرارا عرض کردیم مرحوم احمد اشعری از قم تشریف بردند عراق و کوفه و بغداد و اینها و مقدار معتنا بهی از احادیث اصحاب را، کتب اصحاب را آوردند به قم، که عرض کردیم به لحاظی که ما الان می دانیم، بهترین آثاری است که از عراق به قم رسیده.

اصولاً در آن دسته بندی که این حقیر سراپا تقصیر کردیم برای آثاری که از کوفه و عراق به قم رسیده، انصافاً بهترین آثار مال احمد است. اگر چیزی را از طریق احمد باشد جزو طراز اول است. و کذلک احمد در اوایل قرن سوم بوده، مرحوم کلینی در اوایل قرن چهارم بوده، مرحوم کلینی هم این را انتخاب کرده، جزو آثار بسیار خوبی است که کلینی انتخاب کرده، شیخ مفید هم در اوایل قرن پنجم است، شیخ مفید هم این را آورده. تمام این شواهد نشان می دهد که روایت از کتاب علاء است و کاملاً قابل اعتماد است. یعنی شواهد ما، ما هدفمان از شواهد هر چه بتوانیم شواهد را، هدف ما از شواهد خوب دقت بکنید، حدیث را از حد تعبد به حد واقع گرایی نزدیک بکنیم، دیگر نیازی به تعبد نداشته باشیم. انصافاً شواهد در حدیث به این درجه است.

و در آنجا دارد وفی خبر آخر خود شیخ مفید دارد که احتمالاً از مصدر دیگری نقل می کند، فقال له رسول الله (ص) اتحسن القرآن قال نعم، سورة، اینجا بد چاپ شده، باید دو تا نقطه جلوی بگذارند، مثلاً سورة کذا، فقال علمنها عشرين آیه، در آنجا ندارد. آنجا دارد که زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فعلمها آیه،

س: ان تعلمها دارد اینجا استاد در رساله مفید

ج: مفید

س: رساله مفید

ج: حالا اختلاف نسخ. در اهل سنت در همان حدیث سهل ساعدی که اهل سنت دارد، حضرت فرمود زوجتکها علی ما معک من القرآن، پس در سه متن در اینجا نقل شده، این به نظر من خیال کردند فقط اختلاف نقل است. این نه، نکته فنی دارد. گفتم بحث فقه الحدیث را فردا می گذاریم، حالا یک تکه اش را امروز؛ اگر مراد این باشد که آیه قرآن را به عنوان مثلاً تعلیم قرآن را به عنوان مالیت حساب کرده، چون مهر است، قاعده مهر باید مضبوط باشد. این نکته فنی اش این است.

گفتم فقه الحدیث را فردا می گویم حالا نکته اش این است. اگر این به عنوان مهر باشد باید محدود باشد. این که فرمود فقال علمها عشرين آیه، این نکته اش این است، روشن شد نکته فنی؟ می خواهد بگوید این معنایش این است که این واقعا مهر بوده، چرا؟ چون معین

کرده، اولاً سوره را معین کرده، قال نعم سوره، اینجا سوره فقط نوشته، ما الان که چاپ می کنیم دو تا نقطه می گذاریم، این سوره مثلاً انفال، فقال علمها عشرين آیه، تا این عقد به حساب مهر معین بشود، می خواهد به عنوان مهر قرار بگیرد، اما اگر گفت زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فلعمها، معین نکرده، اگر معین، نکته فنی را نمی دانم ملتفت شدید یا نه فقاها کلمه را؟ اگر معین نکرده باشد این معلوم است که یک جنبه تشریفاتی بوده، فقط از عنوان مجانی بودن خارج بشود. اگر مهر باشد و... نکته فنی، اگر مهر باشد و مالیت باید محدود باشد. مثلاً شما می گوید مثلاً زن می گوید زوجتک نفسی بمال، خب این که نمی شود که، مهر هم باید معین باشد.

آن وقت از آنطرف در عبارت اهل سنت در صحیح بخاری دارد زوجتک علی ما معک من القرآن، این دیگر بدتر از آن عبارت است. اگر این باشد دیگر از عنوان پول بودن و مهر بودن کلاً خارج است. زوجتکها علی ما معک، آن قرآنی که تو در سینه داری، خب این چه جور مهر قرار می گیرد.

پس در حقیقت نمی دانم روشن شد؟ سه تا متن هست، در متن صحیح بخاری زوجتکها علی ما معک من القرآن، این کاملاً نشان می دهد که این تعلیم قرآن مهر نبوده، آن بحثی که الان ما می خواهیم قرار بدهیم، که تعلیم قرآن را مالیت برایش قرار بدهیم. نکته فنی بحث ما این است الان. در متن صحیح ما که از امام باقر (ع) صحیح اعلایی است، ما این شواهد نقل کردیم برای صحت آن متن، زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فعلمها ایاه، ببینید تعلیم آمد. فعلمها ایاه، باز هم نکته در این است که محدود نیست. علمها چقدر قرآن؟ لذا این نکته نشان می دهد که این مهر مصطلح نبوده، چون مهر مصطلح آن وقت ایشان دارد فی خبر آخر، اتحسن القرآن، قال نعم سوره فلان، فقال علمها عشرين آیه، این عملها عشرين آیه، این می خواهد بگوید مهر مصطلح بوده، چون هم سوره معین شده، و هم اندازه آیات معین شده است. دقت کردید نکته فنی را؟

پس سه تا متن داریم که بنا بود من فردا بگویم فردا هم باز توضیح می دهم. الان می شود که طبق این سه متن سه برداشت می شود. آن که الان به درد ما می خورد که خود تعلیم قرآن را مال قرار بدهیم. این نکته این است الان. اگر بخواهیم تعلیم قرآن را مال قرار بدهیم، این علمها عشرين آیه با این متن می خورد. اما زوجتکها علی ما معک من القرآن اصلاً نمی خورد. علی ما معک، اصلاً آن علی ما معک خیلی عجیب است، قرآنی که تو در سینه داری، البته احتمال می دهیم بهترین متن همان متن امام باقر (ع) باشد. این که بگوید ما معک من القرآن که خیلی بعید است، فوق العاده بعید است، همین که در صحیح بخاری آمده است. زوجتکها علی ما تحسن من القرآن فعلمها ایاه، بله، معین نشده، عشرين آیه در آن ندارد. پس بنابراین معلوم می شود خود، نه ما معک من القرآن، آن ما معک من القرآن که معلوم نیست مهر

قرار داده بشود که، آن قرآنی که تو داری. باید یک فعلی باشد که علمها، در این متن علمها آمده است. لکن مهر مصطلح هم نیست، چون آیه را بله معین نکرده است.

آن وقت این حدیث در کتاب به اصطلاح دعائم الاسلام عن جعفر بن محمد نقل کرده که ما الان نداریم. کرارا عرض کردیم در دعائم احادیثی نقل می کند که از مصادر ماست، فعلا دست ما نرسیده است. حالا چرا اصحاب حذفش کردند نمی دانیم. انه قال لرجل ان يتزوج المرأة على ان يعلمها سورة من القرآن، این با همان متن امام باقر (ع) می خورد، يعلمها سورة، نه ما معه من القرآن، سورة من القرآن او يعطيها شيء ما كان. یا یک چیزی را به او بدهد. این هم یک حدیث.

دیگر حالا چون می خواهم فردا دیگر کتاب را نیاورم وارد بحث به اصطلاح چیزش بشویم بحث عرض کنم که فقهش بشویم، در همین کتاب این آخرین حدیث را بخوانیم، وقت هم گذشته آقایان اجازه بفرمایند. یک بابی دارد، باب ۲۲ روایتی است که مرحوم کلینی این را آورده از کتاب محمد بن احمد نوادر الحکمه، محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن موسی بن جعفر، ما دو تا موسی در این طبقه داریم، هر دو هم وضع روشنی ندارند، تشخیصش هم انصافاً مشکل است. یک موسی بن جعفر کمیدانی داریم، کمیدانی عرض کردم این دو سه تا اسم داریم، کمندانی خواندند، گمندانی خواندند، گمیدانی چند جور خوانده شده است. صحیحش کمیدانی است، اصلاً ضبط صحیحش کیمدان. عرض کردیم اسم قم قبل از اینکه اشاعره بیایند به اینجا اسمش کومه بوده است. کومه در زبان فارسی خیمه چادر، عرض کردیم قم اصولاً حالت شهری نداشت، حالت چوپانی بود، چون اینجا آب، همین رودخانه ای که هست و همین تشکیلات، مرتع خوبی بود، اینها به اصطلاح خیمه خیمه، کومه کومه بود، اشعری ها که عرب یمانی بودند و زمان حضرت سجاد (ع) ابتدائاً به قم، در حقیقت اینها قم را شهر کردند. شهر شدن قم به دست اشاعره بود، و لذا هم ریاست سیاسی قم هم با اینها بود. خودشان شهر درست کرده بودند و خودشان هم حاکم قم بودند که تابع ری بود. قم خودش تابع ری بود.

به هر حال ما آن وقت این حالت خیمه داشت، تقریباً باید حدود این طور که آدم خیال می کند همین حدود میدان نو، یک جایی بود که به اصطلاح آن میدانی اصلی بود، میدان اصلی، مثل میدان دامی که الان ما داریم که به اصطلاح کومه میدان، کومه یعنی خیمه ها، میدان، این روی فارسی قدیم بود که مضاف و مضاف الیه را به اصطلاح چپه به کار بردند، که بخواهیم به فارسی امروز بگوییم میدان کومه، آن وقت ذال هم می گفتند به خاطر اینکه قبلش یای ساکن بود، میدان، کومه میدان یعنی میدان کومه. حالا کومه اش را برداریم بگذاریم قم، می شود

میدان قم. آن وقت این بر اثر استعمال کمیزان، کمیزان مخفف کلمه کومه میزدان، میزدان هم که همان میدان است، طبق آن قاعده‌ای که در شعر هم آمده.

پس بنابراین مراد منطقه به حساب محله‌ای بوده که به عنوان میدان اصلی کومه‌ها بوده، یعنی خیمه‌ها و چادرها بوده است. این محله را کمیزان می‌گفتند. این موسی بن جعفر از آنجاست. یک موسی بن جعفر بغدادی داریم. حالا به هر حال هم تشخیص این که کدام یکی است، و اینکه آیا واقعا دو تاست، احتمال وحدت که خیلی بعید است. دیگر وارد بحث رجالی اش نمی‌شویم و جایش اینجا نیست.

این احمد بن بشر یا احمد بن بشیر رقی هم آمده، برقی هم آمده، وضع روشنی هم ندارد، وضع ناجوری دارد عن علی بن اسباط، ایشان از اجلاء است، عن البطیقی که اصلا نمی‌شناسیم، عن ابن بکیر عن زرارہ، این کتاب را همیشه گفتیم اگر روایت از نوادر الحکمه بود، انتظار یک اوضاع خرابی بعدش باشد. عن ابن بکیر خیلی سند عجیب و غریبی است، عن زرارہ عن ابی جعفر فی رجل تزوج امرأة علی سورة من کتاب الله ثم طلق الله قبل ان یدخل بها، فبما یرجع الیها، قال بنصف ما یعلم به نصف تلك السورة، این از نظر قانونی معنایش این است که تعلیم سوره را مال حساب کردند. تنصیف می‌شود. البته سندش فوق العاده به هم ریخته است، فوق العاده نه کم.

مرحوم شیخ طوسی هم این جوری نقل کرده محمد بن احمد بن یحیی ظاهرا از خود کتاب مستقیم است. عن موسی بن جعفر که باز همان مشکل را دارد، عن احمد بن بشیر رقی، عرض کردم بشر هم آمده بشیر هم آمده رقی هم آمده برقی هم آمده و تضعیف هم شده، عن علی بن اسباط عن البطیقی، بله عن ابن بکیر عن زرارہ، و بعد و شیخ المفید فی رسالة المرأ عن زرارہ عن ابی جعفر، ایشان هم دارد. انصافا فعلا قبول این روایت مشکل است تا فردا انشاء الله توضیحش داده بشود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين